



محمد لطیف کار

خبر درگذشت مهندس احمد احمدی‌نژاد برای همه فعالان حوزه صنعت مس و معدن کاری که او را می‌شناختند اندهیبار بود. او پیشکسوت معدن کاری در مجتمع مس سرچشمه و از مدیران دوره دشوار راه‌اندازی صنعت مس در ایران بود که دوشنبه دوازدهم دی‌ماه پس از یک دوره کوتاه بیماری به سفر ابدی رفت.

روانشاد احمدی‌نژاد از پیشگامان صنعت مس است که از سال ۵۳ کار خود را در مجموعه صنعتی و معدنی مس سرچشمه شروع کرد و خیلی زود با تکیه بر توانایی‌ها و درایت خود مسیر ارتقاء را طی کرد. او اولین مهندس طراح معدن سرچشمه بود که استخراج‌های ۲۰ سال نخست معدن بر اساس طراحی‌های او انجام شده است. پس از بازنشستگی، تا همین روزهای اخیر، مدیر عامل شرکت معدن کاری اولنگ بود، و در چارچوب برنامه‌های توسعه صنعت مس ایران پر تلاش بود.

دی‌ماه سال نود و هفت فرصتی دست داد تا در باره تجربه‌ها و خاطراتش از پایه‌گذاری صنعت مس با او گفت‌وگویی داشته باشیم. در آن زمان بنا بود این مصاحبه به همراه گفت‌وگو با چند تن دیگر از پیشکسوت‌های این صنعت به صورت یک مجموعه یک‌جا منتشر شود، اما به دلایلی به سرانجام نرسید. آن‌چه در ادامه می‌خوانید حاصل گفت‌وگویی من با این پیشکسوت معدن کاری است که حالا با دریغ فراوان از میان ما رفته است. این گفت‌وگو که برای اولین بار منتشر می‌شود، به نقش ماندگار او در این صنعت مس اشاره دارد، و سرشار از زیبایی‌ها و نکته‌های ناگفته است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

آقای احمدی‌نژاد، از چه زمانی به استخدام مس سرچشمه در آمدید و چه کارهایی را تجربه کردید؟

پس از اسفند سال ۵۲ که خدمت سربازی‌ام تمام شد، به جاهای مختلفی مراجعه کردم و چند جا از جمله سازمان انرژی اتمی، شرکت نفت و زغالسنگ پذیرفته شدم؛ اما من سرچشمه را دوست داشتم. بعد از امتحانات و مصاحبه‌ها، خرداد ۵۳ وارد سرچشمه شدم. با این‌که زمین‌شناسی خوانده بودم، اما از روز اول وارد مهندسی معدن شدم. من ششمین مهندس استخدامی مس هستم. سال‌های اول در قسمت نقشه‌برداری کار کردم. حدود یک سال و دو ماه بعد از استخدام، رئیس آمریکایی آن بخش خدماتش تمام شد و رفت. موقع رفتن به آقای تقی توکلی، مدیرعامل آن زمان نامه نوشته بود که احمدی‌نژاد می‌تواند جای من باشد. آقای توکلی مرا به تهران خواست و گفت می‌خواهم تو جای او را بگیری؛ گفتم سعی خودم را می‌کنم، آقای توکلی به گلدربرج رئیس نقشه‌برداری معدن گفت می‌خواهم احمدی‌نژاد جای او را بگیرد. گلدربرج که برآشفته شده بود گفت این یک جوان ۲۴ ساله است، چطور نقشه‌برداری معدن مس را به او

بدهیم، ممکن است معدن را جابه‌جا کند. خیلی زود است این مسئولیت را بدهیم. اما توکلی روی حرفش ایستاد و گفت هر اشتباهی کرد به حساب من بگذارید. همان‌جا دستور داد حکم مرا به عنوان رئیس نقشه‌برداری معدن بزنند. بعد سوال کرد حقوقات چقدر است؟ گفتم چهارهزار و ۸۰۰ تومان. گفت جیم روت (رئیس سابق نقشه‌برداری) چقدر می‌گرفته؟ گفتند دو هزار و ۱۰۰ دلار. گفت حقوق ایشان را هم بزنید دو هزار و ۱۰۰ دلار، یعنی ۱۴ هزار و ۶۰۰ تومان. بعد تاکید کرد، برو به بچه‌های سرچشمه بگو هر کدام که جای یک آمریکایی را گرفتید من حقوق آمریکایی را به شما می‌دهم. بعدها فهمیدم زمانی که حقوق من را ۱۴ هزار و ۶۰۰ تومان تعیین کرد، حقوق خودش ۱۳ هزار و ۵۰۰ تومان بوده است. وقتی علت را از او سوال کردم، گفت می‌خواستیم به ایرانی‌ها دل و جرات بدهم که جای آمریکایی‌ها را بگیرند. در جلساتی که در سال ۵۴، در معدن برگزار می‌شد فقط من ایرانی بودم و بقیه همه آمریکایی بودند.

بعد از این‌که به عنوان رئیس نقشه‌برداری معدن انتخاب شدید کارها چطور پیش رفت؟

یک معدن آهک نزدیک سرچشمه بود که من کارهای نقشه‌برداری آن را انجام دادم و در عین حال یک طرح هم خودم روی آن دادم. این طرح به شدت مورد علاقه‌ی سرپرست قرار گرفت. آن زمان آقای عظیمی مدیر مهندسی معدن شده بود و هم‌زمان با رفتن مهندس طراح معدن که آمریکایی بود، آقای عظیمی پیشنهاد کرد من جانشین او شوم. این اتفاق سال ۵۵ افتاد. طرح‌های معدنی که در ۲۰ سال اول استخراج شده تقریباً همه را من طراحی کرده‌ام.

قبل از انقلاب چه قسمت‌هایی از کارخانه و معدن راه‌اندازی شده بود؟

قبل از انقلاب فقط یک مقدار تغلیظ، به شکل ناقص راه‌اندازی شده بود و معدن آمادگی خاک دادن داشت. روی معدن هم کار شده بود و به مرحله‌ی استخراج رسیده بود. یکی از مواردی که علیه آمریکا در دیوان لاهه شکایت کردیم این بود که آمریکایی‌ها معدن ما را آماده کردند، اما چون کارخانه آماده نشده بود ما از بابت سنگ معدن که اکسیده و باطله شده بود، متضرر شدیم.

آمریکایی‌ها که رفتند ما فقط یک معدن داشتیم و یک مقداری کار تغلیظ. شما با این شرایط چکار کردید؟ انقلاب که شد کارخانه تغلیظ شد؟

بله. آمریکایی‌ها یک روز عصر در آذر ماه ۵۷ رفتند بندرعباس و از آنجا رفتند. بعد از رفتن آن‌ها در محوطه کارخانه وسایل زیادی از شرکت پارس جردن روی زمین بود. آن زمان به خاطر ندارم مسئولین چه کسانی بودند اما تصمیم خوبی گرفتند؛ یک روز عصر به ما گفتند از فردا سرچشمه تعطیل است، نه کسی حق ورود دارد و نه خروج، به جز چند نفر که من بودم، مرحوم مسعود ملکی و مرحوم حسین

اشاره کردید متکی به نیروهای داخل مجتمع بودید. از لحاظ تکنولوژی و قطعات چطور؟

قطعات در انبار بود. ولی مجبور بودیم اکثر قطعات را از خارج و خیلی گران تأمین کنیم. از هر جایی تأمین می‌کردیم. چون تحریم بودیم.

مشخص نبود این تکنولوژی که می‌آوردید از کجاست؟

ما تکنولوژی را تغییر ندادیم، چون بعد از راه‌اندازی و زمان مدیر عاملی آقای اصلائی ما دوباره ماشین‌آلات از آمریکا خریدیم.

مستقیم یا غیرمستقیم؟

مستقیم خریدیم، چون آمریکا حاضر شد بفروشد. ۲۰ کامیون خریدیم، دو تا شاول و دو تا دریل خریدیم، یعنی ادامه همان تکنولوژی آمریکایی.

قبل از دوره‌ی آقای اصلائی نیازهایتان را از بازارهای مختلف تأمین می‌کردید؟

بله. در راستای همان تکنولوژی، نیازها را تأمین می‌کردیم.

از کارخانجات و قطعه‌سازان داخلی چقدر کمک گرفتید؟ و کجاها به شما کمک می‌کردند؟

خیلی و از همه جا کمک گرفتیم. به عنوان مثال ناخن‌های شاول را که قبل از آن از آمریکا می‌آوردیم وقتی دیدیم خیلی گران است یا به ما نمی‌دهند، فولاد مازندران برای ما تهیه کرد. الان برای اولنگ هم سال‌هاست فولاد مازندران می‌دهد و انصافاً هم خوب هستند. فولاد طبرستان، ماشین‌سازی اراک و خیلی جاهای دیگر به ما کمک کردند.

آن زمان می‌توانستند این کار را انجام بدهند؟

قوی بودند، اما نه به قدرت امروز. امروز خیلی قوی شدند و همه چیز می‌سازند ولی آن روز چیزهای جزئی که برای راه‌اندازی به آن احتیاج داشتیم را می‌ساختند. مثلاً مواد منفجره‌ی ما را از زمان قدیم صنایع دفاع می‌ساخته و الان هم این روند ادامه دارد.

غیر از تأمین ماشین‌آلات و قطعات که هم از داخل و هم از خارج تأمین می‌کردید، برای نصب و راه‌اندازی چقدر به نیروهای داخل مجتمع، کشور و خارج متکی بودید؟

خوشبختانه در بخش معدن تقریباً در داخل مجتمع خودکفا بودیم و اگر مشکلی پیش می‌آمد از خارج از مجتمع تأمین می‌کردیم. به عنوان مثال برای جوشکاری سنگین سری دوم ماشین‌آلاتی که زمان آقای اصلائی خریداری شد، یک ماه و نیم من ۲۰ کامیون مونتاژ کردم که بی‌سابقه است. آن زمان بچه‌ها ایمان و علاقه‌ی عجیبی داشتند. شیفت روز کار می‌کردند و شیفت B و C هم مونتاژ می‌کردند. طرف خارجی می‌گفت من اصلاً این مونتاژ شما را قبول ندارم، گفتم مهم نیست، تو فقط می‌توانی تورنمنت بگذاری روی پیچ و ببینی چقدر کابین سفت شده، به تو مربوط نیست ما با دندان پیچ را سفت می‌کنیم یا با دست. مرحوم پاریزی که یک کارگر بود این‌قدر روی مونتاژ این دستگاه‌ها کار می‌کرد که از خستگی بیهوش می‌شد. آقای مهندس ابوالحسنی و آقای مشتاق اصلاشب و روز نداشتند. یک بار نشد ما در معدن کمبودی داشته باشیم و نتوانیم خاک به کارخانه برسانیم.

چقدر متکی به نیروهای خود مجتمع بودید و چقدر از نیروهای خارجی کمک گرفتید؟

ما در معدن تقریباً از هیچ‌جا کمک نگرفتیم چون واقعا قوی بودیم. چهار ماه که یوگسلاوی بودیم فهمیدیم ما از آن‌ها قوی‌تر هستیم چون ما خوب آموزش دیده بودیم. هر کدام از ما آموزش‌مان واقعا خوب بود.

چهار متکی به نیروهای خود مجتمع بودید و چقدر از نیروهای خارجی کمک گرفتید؟

ما در معدن تقریباً از هیچ‌جا کمک نگرفتیم چون واقعا قوی بودیم. چهار ماه که یوگسلاوی بودیم فهمیدیم ما از آن‌ها قوی‌تر هستیم چون ما خوب آموزش دیده بودیم. هر کدام از ما آموزش‌مان واقعا خوب بود.

خبر. چالش خاصی نداشتیم. دستگاه‌ها

مرور تجربه راه‌اندازی مس سرچشمه در گفت‌وگو با آن زمان همه برای انجام

مدت‌ها خوابیده بودند و بچه‌ها با شوق و علاقه خاصی آن‌ها را راه می‌انداختند. آن زمان علاقه و ایمان عجیبی بود که متأسفانه الان کم شده است.

آن موقع از واحدهای بزرگ مثل تغلیظ و ذوب چه بخش‌هایی راه‌اندازی شده بود؟

فقط معدن و تغلیظ. چند سالی کنترل کیفی بودم. بعد آقای مهندس شیری آمد و اصرار کرد که باید بروی تغلیظ. بخش تغلیظ وضع خوبی نداشت و کارکردش مناسب نبود، اما وضعیت معدن بهتر بود. یادم است روزی که رفتیم دو تا آسیاب کار می‌کردند که آن دو تا هم خوابیدند. دو سال تغلیظ بودم که طی این دو سال خیلی کارهای بزرگی انجام شد. صنایع دفاع درود قدرت تعمیراتی و ساخت بسیار بالایی در ایران دارد، حتی از خارج هم بالاتر است. یک سفر به درود رفتیم. گفتیم آمدم برای بازدید، گفتند امکان ندارد. با آقای شیری تماس گرفتیم ایشان قبلاً مدیرعامل مس بودند. سفارش کردند و توانستیم وارد شویم. نشستیم و با آن‌ها برنامه ریختیم برای لاینهای آسیاب‌ها، معاون آن‌جا هم یک گرمایی و بچه‌ی اختیاری‌آباد بود و بسیار آدم خوبی بود. و از آن زمان لاینهای آسیاب‌ها را خودشان درست کردند و سالی پنج میلیون دلار فقط همین یک قلم بود. برای گلوله به اراک رفتیم و ایستادیم تا زدند. خیلی کارهای بزرگی انجام شد. بعد از آن اجباراً گفتند باید به معدن برگردم. آقای کلاهدوز اصرار داشت باید برگردی. برگشتم معدن و این زمانی بود که ماشین‌آلات را خریده بودند، اما هنوز نیابوده بودند. چنان با عشق و علاقه‌ی بچه‌ها معدن را سرپا کردیم که هر روز عصر از تغلیظ زنگ می‌زدند که خاک نفرستید، ما رفتیم زیر خاک! شهریور ۷۱ هم بازنشست شدم. ولی آن شوق و علاقه در بچه‌ها بود. بعد از بازنشستگی من با آقای سلاجقه در سرمایه‌گذاری کار می‌کردم. یک سال می‌خواستند توسعه و تغلیظ را بدهند سرمایه‌گذاری و من روی این پروژه کار می‌کردم. آقای کلاهدوز گفت برو یک شرکت تشکیل بده، سرچشمه را آمریکایی‌ها برای ما طراحی کردند؛ میدوک و سونگون را از کجا نیرو بیاورم و چقدر پول به آن‌ها بدهم؟

پس این فلسفه تشکیل شرکت بود؟

فلسفه تشکیل اولنگ همین جمله‌ای بود که الان گفتم. آقای مودن‌زاده خیلی اصرار داشت. به من می‌گفت تو باید برگردی، و نباید بازنشست می‌شدی. آقای کلاهدوز گفت آقای مودن‌زاده چرا نمی‌خواهی بفهمی سرچشمه را آمریکایی‌ها طراحی کردند و من برای سونگون و میدوک از کجا نیرو بیاورم و چقدر پول به آن‌ها بدهم؟ بگذار بچه‌هایی که معدن سرچشمه را طراحی کردند را دور هم جمع کنیم که آن دو تا معدن را برای ما طراحی کنند. اول هم کار اولنگ طراحی بود و اصلاً این تشکیلات وجود نداشت. از سال ۷۳ شروع کردم به تشکیل اولنگ و بعد کم‌کم انجام کارهای پیمانکاری را شروع کردیم. من ۱۶ سال اولنگ بودم که به این‌جا رسیدم.

شما هم مدیر عامل بودید و هم رئیس هیات مدیره؟

بله. مدت‌ها مدیرعامل بودم. با بخش مهندسی، که خیلی مورد علاقه‌ی قلبی من است و از اول هم خودم این کاره بودم، میدوک را طراحی کردیم. سونگون را با یک شرکت دیگر طراحی کردیم و گزارشی برای آن نوشتیم که خیلی برای آن‌ها ارزش داشت. بعد دیدم بچه‌های مهندسی و فیلد را نمی‌توان در یک قالب نگاه داشت. برای همین بود که شرکت دیگری به اسم شرکت پارس اولنگ تاسیس کردیم. آن شرکت دنباله‌روی کارهای تحقیقاتی